



## آفتاب موقتی

قسمت آخر

ایلیا موسایی

● بخش دوم: مرد به دیدن زن می آید

سالن کوچک‌تر از آتی بود که می‌شد توقع داشت. توی فیلم‌ها چنین سالن‌هایی را بزرگ و شلوغ نشان می‌دهند. ولی حالا مرد در راهرو محقری ایستاده بود که فقط شلوغ بود، بیش از اندازه شلوغ. مجبور بود چند دقیقه منتظر بماند. پشت شیشه‌کثیف روی صندلی‌کهنه‌ای نشست‌ه بود و وقتی زن آمد، ماتش برد. همان‌طور مبہوت روی صندلی آن طرف شیشه نشست و با احتیاط گوشی را برداشت. بدون سلام گفت: «ایمان...» مرد فقط نگاه می‌کرد. گفت: «آره زنده‌ام.» زن آب دهانش را قورت داد. گفت: «لاغر شدی.» مرد گفت: «تو هم رنگ‌ورو ندار.» زن چیزی برای گفتن نداشت. ساکت ماند. مرد گفت: «تو می دوستی یارو معتاده؟» گفت: «کی؟ دربارہ چی حرف می‌زنی؟» مرد آرام سرفه کرد. گفت: «خودت رو به اون راه زنن... مگه چندتا یارو داریم!» زن گفت: «ایمان، من نمی‌خواستم اذیت بشی... فقط می‌خواستم از اون زندگی بیام بیرون... ولی اوضاع خوب پیش نرفت... مجبور شدم اون کار رو بکنم.» مرد گفت: «قشنگ آسفالت شدم... چی بود ریخته بودی توی غذا؟» زن گفت: «بیه دارویی بهم داده بود... گفت چاره‌ای نداریم... باید همین کار رو بکنیم.» مرد خندید. گفت: «ولی الان داری آب خنک می‌خوری... از یارو خبر داری؟» زن گفت: «چه جوری می‌خوام خبر داشته باشم؟» زن گفت: «خیالت راحت باشه... کارتن‌خوابه... فکر کنم بعد از اون ماجراها بدتر شده.» یک قطره از گوشه چشم زن سر خورد پایین. مرد گفت: «یادته می‌گفتی زن و شوهر باید آفتاب باشن برای مهدیکه.» زن چیزی نگفت. مرد ادامه داد: «ما برای هم آفتاب موقت بودیم... در حد یه مدت... همین.» زن گفت: «نگو ایمان.» گونه‌هایش خیس اشک بودند و یک قطره از چانه‌اش چکید. مرد گفت: «من بی خودی اصرار داشتم نگهت دارم... باید بی‌خیالت می‌شدم. ولی همه‌اش با خودم می‌گفتم زنی... حالا یه کم زده به سرت و داری خریت می‌کنی... یه مدت دیگه از سرت می‌افته و آدم می‌شی.» زن گوشی را گذاشت روی میز و به حق افتاد. صدایش توی گوشی مرد، دور بود. انگار انتهای آن سالن ایستاده بود و گریه می‌کرد و صدای حق‌مقش مثل زمزمه‌ای تا اینجا می‌رسید. روی آستین زن لکه‌های درشت خیس دیده می‌شد. گوشی را برداشت. گفت: «تو هم خراب کردی ایمان... وگرنه...» مرد گفت: «وگرنه می‌موندی؟! از سرت می‌افتاد؟» زن به چشم‌های مرد نگاه می‌کرد. مرد گفت: «اینا همه‌اش چرته... من بعداً فهمیدم یارو همسایه قدیمی‌تون بوده...» زن گفت: «من حماقت کردم فکر کردم ازدواج باعث می‌شه فراموشش کنم... ولی نشد... وقتی شنیدم معتاد شده دلم می‌خواست کمکش کنم.» مرد با پشت انگشت روی شیشه تقه زد. گفت: «ببین... کند زدی... یعنی کند زدم... دوتا مون فاتحه رو خوردیم.» زن گفت: «من همه جوونی‌م رو باید این تو بمونم.» مرد گفت: «دوسه سال می‌شه همه جوونی؟! زن گفت: «چی می‌گی برا خودت؟! مرد گفت: «مگه چند سال برات بریدن؟» زن گفت: «هرچی هست، دوسه سال نیست.» مرد گفت: «نترس اون تو نمی‌پوسی... فقط امیدوارم تا می‌آی بیرون، یارو نمرده باشه.» زن همچنان داشت با آستین صورتش را پاک می‌کرد. گفت: «تو نگران یاروهای خودت باش.» مرد گفت: «ببین صدیق! من اشتباه کردم... الانم با کسی نیستم... حالا هم اومدم بگم بیا عین آدم نموش کنیم.» زن گفت: «حالا من نمی‌خوام... اون موقع تو نخواستی، نداشتی... الان من نمی‌خوام. من نمی‌ذارم.» مرد گفت: «باز می‌افتم به اذیت کردن همدیکه.» زن گفت: «من آب از سرم گذشته.» مرد گفت: «جوگیر نشو حالا... شانس آوردی زنده موندم... اگه می‌مردم قیافه‌ت دیدنی بود... توی این مدت شباً چه جوری می‌خوابیدی؟» زن گفت: «کاش مرده بودی از دستت راحت می‌شدم. مرد هوووف کشید و گفت: «حالا بیا تمومش کنیم.» زن گفت: «یعنی چی تمومش کنیم!» گفت: «یعنی من درخواست طلاق می‌دم... تو هم از مهریه‌ت بگذر... منم رضایت می‌دم که بیای بیرون... هرکی هم می‌ره برا خودش.» زن گفت: «لازم نکرده برا من تعیین تکلیف کنی... مهریه‌م رو نمی‌بخشم... تو هم لازم نکرده رضایت بدی.» مرد گفت: «صدیق، آدم شو.» زن گفت: «نترس. اتفاقاً وکیل می‌گیرم مهرم رو می‌ذارم اجرا توهم بیای توی قسمت مردونه آب خنک بخوری.» مرد گفت: «صدیق!»، «صدیق و کوفت... صدیق و مرگ... کاش مرده بودی... کاش می‌داشتم تا صبح جلو چشمم جون بکنی.» مرد گفت: «کند زدی به هرچی ساخته بودیم.» زن گفت: «مرده‌شور همه‌ش رو بیره... زیربای رفتنای تو مگه زندگی ساختن بود؟» مرد گفت: «کاش بمیری از دستت راحت بشم.» زن گفت: «کاش همون شب می‌مردی.» مرد گفت: «...» زن گفت: «...»

پایان

## خبر

## معجزه در اندیشه

انفجار گاز خانه‌ای را تخریب کرد

اما ساکنانش زنده ماندند

قرآنی! در پی اعلام خبری مبنی بر انفجار مهیب در بولوار اندیشه، بلافاصله نیروهای ایستگاه ۵۳ سازمان آتش‌نشانی خودشان را به محل رساندند.

با حضور آتش‌نشانان در محل حادثه و انجام بررسی‌های اولیه، مشخص شد که کانون انفجار طبقه همکف یک خانه ویلایی دوطبقه است که دچار انفجاری مهیب شده است. ساکنان این ملک مسکونی که زن و مردی میان سال بودند، در کمال ناپاوری از دل این حادثه جان سالم به‌در برده بودند که توسط نجارانگن آتش‌نشان از زیر آبر بیرون کشیده شدند. مرد میان سال که از ناحیه سر به شدت مجروح شده بود و خون‌ریزی داشت، بلافاصله به تکتینیس‌های اورژانس ۱۱۵ تحویل داده شد و به بیمارستان انتقال یافت. زن میان سال هم به مرکز درمانی منتقل شد و حال هردو مطلوب گزارش شده است.

بررسی‌های اولیه کارشناسان آتش‌نشانی حاکی از آن است که منشأ وقوع این حادثه احتمالاً نشت گاز شهری در فضای خانه و انفجار آن بوده است. بااین حال، تحقیقات در این زمینه ادامه دارد.

# چرا «میم»، «میم» را کشت؟

جوان مشهدی پس از ماه‌ها فرار، صحنه قتل در سیزده‌بدر امسال را بازسازی کرد

محمدجواد ابوعطا

## گزارش

غروب سیزده به در امسال، اولین و آخرین باری بود که دو جوان، یکی لاغراندام و دیگری چاق، یکدیگر را در یکی از بوستان‌های مشهد دیدند. علت این دیدار یک نزاع بود که در نهایت جوان چاق با ضربات مهلک چاقوی جوان لاغر در خون خود غلتید و جان داد. اما علت این درگیری چه بود؟

پسر جوان شبانگاه آشفته در پلیس‌راه طرق ایستاده بود. او به دنبال وسیله‌ای می‌گشت تا بدون جلب توجه، خودش را درون آن جاده و به سمت سرنوشتی غریب بگریزد. هیچ خودرویی او را سوار نمی‌کرد تا اینکه یک کامیون باری که به دلایلی کنار جاده ایستاده بود، توجه پسر جوان را به خود جلب کرد.

لحظاتی بعد در حالی خودرو باری در جاده به سمت سیستان و بلوچستان در حرکت بود که همان جوان آشفته، روی صندلی شاگرد نشست و به هم‌چون شه‌زاد قسه‌گو، داستانی طولانی از سرنوشتی روایت می‌کرد تا توجه راننده را جلب کند و در نیمه‌راه پیاده نشود.

● به دنبال یک در

گروه جنایی از لحظه‌ای که هویت‌متهم شناسایی شد، متوجه شد کار سختی پیش‌رو دارد. متهم پسر «سمیر»، یکی از خلاف‌کاران قدیمی مشهد بود که در مخمصه بدی افتاده بود. مأموران می‌دانستند از ناحیه خانواده قاتل به جایی نخواهند رسید، برای

همین وقتشان را تلف نکردند و سایر اقدامات فنی را در دستور کار قرار دادند. پیگیری‌های کارآگاهان با هدایت قاضی صادق صفری، بازپرس جنایی، ادامه یافت و مشخص شد که «سجاد میم»، پس از اینکه در مشهد حوض خون به راه انداخته، فیلش یاد هندوستان کرده و با شناختی که از سیستان و بلوچستان در زمان خدمت سربازی داشته، خودش را به این استان رسانده است تا راهی کشورهای همسایه شود.

● اعزام به سوی خطر

سروان عظیمی که مستقیم روی پرونده قتل مرحوم «محمد رضا میم» کار می‌کرد، پس از مشخص شدن فرار متهم به استان جنوب شرقی، با هماهنگی‌های قضایی راهی این دیار شد تا پیش از خروج متهم از کشور، او را با خودش به مشهد بیاورد. روزها یکی از پس دیگری می‌گذشت و شناسایی محل اختفای متهمی که فهمیده بود پلیس برای دستگیری‌اش، به سیستان و بلوچستان آمده است، سخت‌تر شده بود.

در ادامه، اطلاعات مهمی در اختیار پلیس قرار گرفت و مشخص شد که متهم بین دو شهرستان سر با ز و ایرانشهر رفت‌وآمد می‌کند. باتوجه به ابعاد امنیتی امکان بی‌گدار به آب زدن وجود نداشت و پلیس باید با اطلاعات جامع به سراغ متهم می‌رفت تا اینکه رابطی که قرار بود متهم را به خارج از کشور منتقل کند، شناسایی شد و با اطلاعات مهمی که به پلیس داد، گرهِ از این پرونده گشوده شد و متهم در عملیاتی غافل‌گیرانه دستگیر شد.

● صدای من بلند بود، ولی...

«سجاد میم»، پس از انتقال به مشهد در برابر مقام قضایی و باتوجه به شواهد موجود، جرمش را که قتل «محمد رضا میم»، بود، پذیرفت و مقتول را آغازگر نزاع خونین‌شان در بوستان امت مشهد معرفی کرد و جزئیاتی از پرونده را بازگو کرد و علت اختلاف‌شان را صدای بلند خودش دانست.

● بازسازی یک جنایت

«ساعت شش یا هفت عصر بود، هوا هنوز تاریک نشده بود. داشتم با دوستم بلندلند در کنار پارک جلو دستوبی‌ها صحبت می‌کردم که همان خدا بی‌مراز داخل سبزه‌ها پرید درون پیاده‌رو و داد کشید ک‌دام بی‌همه کسی دارد بلندلند

حرف می‌زند. من هم صدایم را بالا بردم و گفتم خوب چرا فحش می‌دهی. اما او فحش‌های بدتری داد. جلو رفتم که یهو به من حمله کرد و با تهِ چاقو ضربه‌ای به سرم زد. داخل سبزه‌ها افتادم و سرم خونی شد. از من درشت‌تر و چاق‌تر بود و تنهایی نمی‌توانستم کاری بکنم. به سمت دکه فروش تنقلات در حاشیه پارک دویدم تا سوتیچ موتورم را بردارم و بروم دنبال رفقایم. اما ناگهان چشمم به چاقوی بزرگی افتاد و همان‌جا نقشه حمله را کشیدم و با چاقو به سمت جوان چاق و دوستش رفتم. چاقو را کلنگی نگرفتم، چون می‌دانستم که فرومی‌رود و طرف می‌میرد. آن‌ها هم با چاقو به من حمله کردند. بی‌هدف سمت گردن و شانه‌اش



عکس محسن خشنود - شهرآر

زدم و چند ضربه چاقو هم خوردم. وقتی او افتاد و زمین‌خونی شد، ترسیدم و پیا به فرار گذاشتم. اتفاقاً کنار یک درخت زمین‌خوردم و چاقو را همان‌جا انداختم. پارک شلوغ بود، اما کسی دنبالم نکرد. شب هم یکی از دوستانم زنگ زد و گفت که طرف مرده است، من هم فرار کردم و به سیستان و بلوچستان رفتم.

متهم به قتل به همه پرسش‌های قاضی ویژه قتل پاسخ داد و همه جزئیات نحوه ضربات و حتی اینکه چاقو را زیر کاپشنش مخفی کرده است تا مقتول نبیند، برای قاضی صفری تشریح کرد و با اعلام پایان بازسازی، متهم به زندان منتقل شد تا پررنده مراحل مقدماتی‌اش را پشت‌سر بگذارد.

که بیشترین دلیل تصادف در بولوار وکیل‌آباد، ناتوانی در کنترل وسیله نقلیه ناشی از سرعت غیرمجاز، تغییر مسیر ناگهانی و حرکات نمایشی است، اما به جز این‌ها، کمبود سیستم‌های هوشمند کنترل و نظارت تصویری، کوتاهی ارتفاع جدول جداکننده آیلند میانی، پایین بودن نرخ جریمه‌های راهنمایی‌وراندگی، ایمن نبودن معبر و تجهیزات ترافیکی و نصب حفاظ‌های جانبی و تجهیزات ایمنی در حاشیه لاین سرعت از دیگر موارد خطر ساز این بولوار است که به آن‌ها نیز اشاره می‌کند. مواردی که نبود آن در سه تصادف اخیر بزرگراه وکیل‌آباد، فاجعه به بار آورد و چند سؤال مهم را پیش می‌آورد. نقش پیشگیری از وقوع جرم نیروی انتظامی در چنین حوادثی کجاست؟ آیا پلیس راهور نمی‌تواند در ساعات پرخطر این بولوار، حضور محسوس و پررنگ برای اعمال قانون داشته باشد؟! و آیا دوربین‌های کنترل سرعت بزرگراه وکیل‌آباد به‌درستی کار می‌کنند و برای متخلفان پیامک می‌رود تا کمتر از قوانین تخطی کنند؟

بی‌جان و دچار فساد نعشی شده پیرزن رو به رو شدند. آنچه از مشخصات متوفی وجود داشت، بنا بر نظر تکنیسین اورژانس، احتمالاً چند روز از فوت او می‌گذرد. علت مرگ این زن سال‌خورده مشخص نیست و حسد به پزشکی‌ان منتقل و تحقیقات پلیسی با دستور مقام قضایی آغاز شده است.

## نوزاد ۶ ماهه قربانی سانحه جاده

قرآنی! واژگونی یک دستگاه خودرو در جاده، پای مأموران پاسگاه گوجگی را به محور مشهد-کلات کشاند. این حادثه ساعت ۱۳ پنجشنبه رخ داد که بلافاصله عوامل امدادی همراه مأموران پلیس راه و انتظامی در محل حاضر شدند. در بررسی‌های اولیه مشخص شد که یک سواری سمند به علتی نامعلوم از مسیر اصلی منحرف و بعد از روستای گوجگی واژگون شده است. در لحظه اولیه این حادثه سمند حامل سه سرنشین بوده که همگی اعضای یک خانواده بودند و متأسفانه بر اثر وقوع این سانحه رانندگی، نوزاد شش‌ماهه این خانواده به علت شدت جراحات وارد شده فوت کرده است. دوسرنشین دیگر نیز با کمک نیروهای امدادی به بیمارستان منتقل شدند.

## مرگ مشکوک پیرزن



سیرجانی! در ورودی قفل شده بود و فرزندان پیرزن چند روزی می‌شد که از مادرشان خبر نداشتند. پاسخ‌ندادن زن سال‌خورده و باز نکردن در خانه‌اش ابتدا نیروهای پلیس و سپس عوامل آتش‌نشانی راه‌یکی از محلات سیدی مشهد کشاند. از آنجا که پیرزن طبق ادعای فرزندانش ک‌رولال بوده و به تنهایی زندگی می‌کرده است، احتمال اینکه دچار حادثه شده باشد، بیشتر می‌شد. بنابراین، عوامل ایستگاه ۹ آتش‌نشانی با دستور و هماهنگی قضایی در را باز کردند و وارد محل شدند. مأموران در همان لحظه اولیه با جسد

## کشف جسد مرد تنها در خانه‌اش



سیرجانی! عوامل ایستگاه هشتم آتش‌نشانی مشهد ظهر دیروز جسد مردی جوان را در حالی که دچار فساد نعشی شده بود، در خانه‌ای مسکونی کشف کردند. جسد در خانه‌ای مسکونی واقع در بولوار طبرسی شمالی کشف شده بود که مأموران آتش‌نشانی با هماهنگی قضایی و همراه با پلیس، پس از بازگشایی در این ملک مسکونی او را یافته‌اند. جسد متوفی به دستور مقام قضایی برای تعیین علت مرگ روانه پزشکی قانونی شد و تحقیقات پلیس در این باره ادامه دارد.

رونی خط حادثه



## عکس خبر

## عملیات نجات بین زمین و هوا

قرآنی! کارگر بخت برگشته شاید با خودش فکر می‌کرده است که به جای پیمودن طبقات نیمه‌کاره ساختمان می‌تواند سوار بر باکس نخله شود و از ارتفاع چهل متری با تاورک‌رین خودش را به سطح زمین برساند؛ هم فال است و هم تماشا. اما هیچ‌وقت فکر نمی‌کرد که همین لحظات شیرین به دقایق نفس‌گیر توأم با وحشت در زندگی‌اش تبدیل شود. در میان راه، درست زمانی که تاورک‌رین داشت باکس خاک را به پایین منتقل می‌کرد، دستگاه دچار نقص فنی شد و کارگر ساختمانی همان بالا گرفتار می‌شود. با اعلام موضوع به آتش‌نشانی، مأموران ایستگاه ۷ و ۳۰ همراه با خودرو نردبانی در محل حاضر شدند و ضمن انتقال کارگر گرفتار شده به سطح زمین، محل را ایمن‌سازی کردند.